

یکصد و یکمین شب از شبهای مجله بخارا به فریدریش روکرت، شاعر، مترجم و ایرانشناس آلمانی اختصاص داشت که در غروب دوشنبه ۲۹ آبان ماه (۱۹ نوامبر ۲۰۱۲) با همکاری مؤسسه فرهنگی هنری ملت و سازمان فرهنگی یونسکو در محل کانون زبان فارسی واقع در بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار برگزار شد.

در ابتدا علی دهباشی درباره فریدریش روکرت چنین گفت:

فریدریش روکرت در شانزدهم مه ۱۷۸۸ در شواینفورت آلمان به دنیا آمد. در دانشگاه ورتسبورگ شروع به تحصیل حقوق کرد، ولی خیلی زود به فیلولوژی و زیبایی‌شناسی تغییر رشته داد. ۱۸۰۹ تحصیل او پایان پذیرفت و یک سال بعد دبیر دبیرستانی در شواینفورت شد. از ۱۸۱۱ در دانشگاه ینا تدریس می‌کرد.

دوران جوانی روکرت همزمان با دوره ناپلئون و اشغال آلمان به دست او بود. در بین جوانان شور انقلابی فراوانی وجود داشت و روکرت نیز در همین دوره سروده‌هایی میهن‌دوستانه می‌سرود و تخلصی داشت که با ویژگی‌های روحی او نیز بسیار سازگار بود. او تخلص فرایموند وایماروس را برای خود برگزیده بود که برگردان آن به زبان فارسی قافیه‌پرداز آزاده دهان می‌شود. در همین زمان روزنامه‌نگار هم بود و در سال ۱۸۱۵ مقاله‌های میهن‌دوستانه می‌نگاشت. از بین آثار او می‌توان به نمایشنامه ناپلئون، یک کمدی سیاسی در دو پرده اشاره



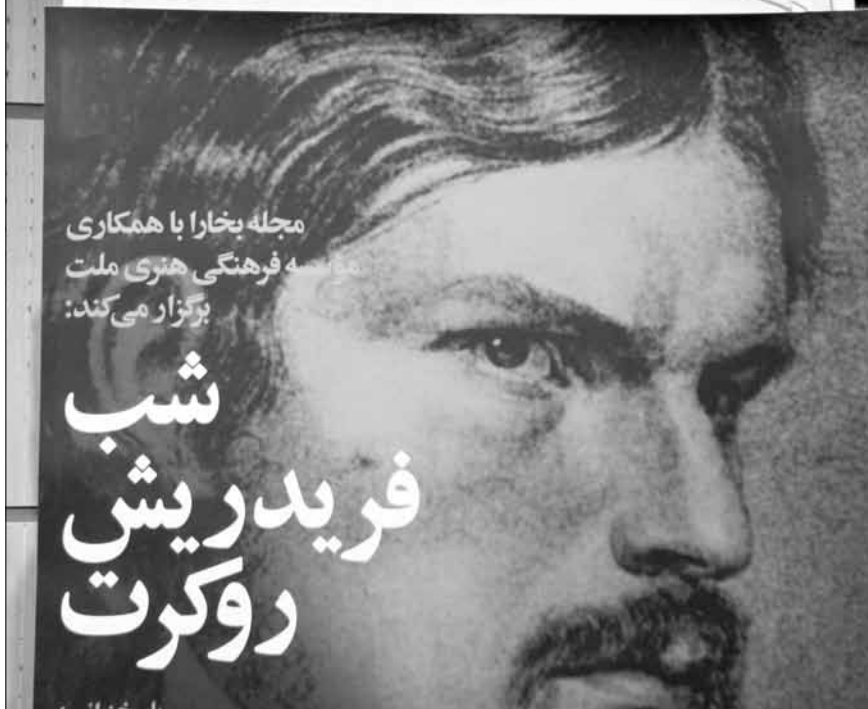
• وحیددانا، مسعود غلامپور، فیروزآبادی، دولت‌آبادی، برنند اربل، و دکتر عبدالسمیع در شب روکرت
(عکس از: مجتبی سالک)

کرد. آثار و شعرهای این دوره از زندگی روکرت امروزه به فراموشی سپرده شده است. تحول روحی بزرگ روکرت زمانی رخ داد که در سال ۱۹۱۷ و تاثیرپذیرفته از راه و روش زندگی گوته تصمیم گرفت که به ایتالیا سفر کند. در راه بازگشت از این سفر و در سال ۱۹۱۸ روکرت به وین رسید و به دیدار یوزف فون هامر - پورگشتال اتریشی، بزرگترین شرق‌شناس آن دوره در کشورهای آلمانی‌زبان شتافت. در آن زمان هامر بسیار شهرت داشت و دیوان غرلیات حافظ را به آلمانی ترجمه کرده بود. تحت تاثیر همین اثر گوته در حال نگارش دیوان غربی - شرقی خود بود. روکرت نزد هامر زبان فارسی آموخت و کمی بعد، دست به کار ترجمه آثار ادبیات فارسی به زبان آلمانی شد. حاصل نخستین ترجمه‌های او، برگردان بخشی از غرلیات دیوان شمس مولانا بود که باعث شد قالب غزل فارسی به زبان آلمانی راه یابد. به این ترتیب قالب غزل فارسی را روکرت به زبان آلمانی وارد کرد. غزل تنها قالب ادبی است که از شرق به زبان آلمانی وارد شده است. در هر حال شاعران آلمانی بسیاری همچون پلاتن و بودنشتت در آن دوره به زبان آلمانی غزل می‌سرودند.

روکرت در سال ۱۸۲۶ استاد شرق‌شناسی دانشگاه ارلانگن شد و به این ترتیب شرق‌شناسی علمی و دانشگاهی را در آلمان بنیان نهاد. ۱۸۴۱ به دلیل جایگاه علمی بالای خود نیز از طرف امپراتور پروس فریدریش ویلهلم چهارم به عضویت آکادمی علوم پروس در برلین درآمد. روکرت در طی سال‌ها فعالیت خود آثار بسیاری را از زبان فارسی به آلمانی ترجمه کرده



۳۵۸



• برنند اربل، سفیر آلمان، از ادبیات فارسی و اهمیت آن در فرهنگ جهانی گفت. (عکس از: مجتبی سالک)



• قلم یادبود از سوی کمال گلستانی توسط محمود دولت‌آبادی به سفیر آلمان اهدا شد. (عکس از: مجتبی سالک)

است که از آن میان می‌توان به ترانه‌های محلی گیلان و مازندران، شاهنامه فردوسی، بخش‌هایی از گلستان سعدی و رباعیات خیام، هفت پیکر نظامی و چندین اثر دیگر اشاره کرد. همچنین او سه بار در زندگی کوشید که قرآن را به زبان آلمانی ترجمه کند. حاصل این تلاش‌ها در زمان زندگی او منتشر نشد، ولی بعدها این ترجمه‌ها را بوبتسین گردآوری و منتشر کرد.

روکرت همچنین از زبان‌های هندی، چینی و بسیاری زبان‌های دیگر نیز آثاری را به زبان آلمانی ترجمه کرده است. در باب کیفیت ترجمه‌های روکرت همین نکته کافی است که ترجمه او از مقامات حریری چنان خوب بود که سیلستر دو ساسی بزرگترین شرق‌شناس فرانسوی آن دوران به دانشجویانش گفته بود، دیگر نیازی به خواندن متن عربی دشوار مقامات ندارند، زیرا ترجمه روکرت به خوبی مفهوم و حس آن اثر را به خوانندگان منتقل می‌کند.

بخشی از زندگی روکرت در تنهایی و انزوا گذشت و همین موضوع باعث شد که او فرصت و فراغت کافی برای بازآفرینی این همه آثار را داشته باشد. بانو آنه ماری شیمل نیز خود را شاگرد و دنباله‌رو روکرت و سنت او در نگاه به شرق می‌دانست و چندین مقاله درباره این شرق‌شناس بزرگ نگاشته است.

روکرت ۳۱ ژانویه در نویس درگذشت و همان جا او را به خاک سپردند. امروزه بنیاد فریدریش روکرت از شهرت جهانی برخوردار است و وظیفه گردآوری، تصحیح و انتشار این آثار را برعهده دارد.



• محمود دولت‌آبادی قلم خیام را به سفیر آلمان هدیه کرد. (عکس از: مجتبی سالک)

۳۶۰



• دکتر مسعود غلامپور راد از سوی موسسه فرهنگی و هنری ملت خوشنویسی اشعار روکرت را به سفیر آلمان هدیه کرد. (عکس از: مجتبی سالک)

سوره اخلاصی و فلقی از قرآن کریم با ترجمه فریدریش روکرت

(توسط نرگس زارعی در شب روکرت قرائت شد)

۳۶۱

بخارا
سال پانزدهم
شماره ۹۱
بهمن - اسفند
۱۳۹۱

Im Namen des allbarmherzigen und gütigen Gottes
Sure 112

Bekenntnis der Einheit

- 1 Sprich: Gott ist Einer,
- 2 Ein ewig reiner,
- 3 Hat nicht gezeugt und ihn gezeugt hat keiner,
- 4 Und nicht ihm gleich ist einer.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ

اللَّهُ الصَّمَدُ

لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ

وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ



• فاطمه زارعی سوره اخلاص و فلق را همراه با ترجمه فردریش روگرت قرائت کرد. (عکس از: مجتبی سالک)

Sure 113

Die Dämmerung

Sprich: Zufluch such ich bei dem Herrn der Dämmerung

Vorm Bösen dessen was er schuf,

Vorm Bösen der Verfinsterung,

Vorm Bösen nestelknüpfender Weiber,

Und vor dem bösen Neid der Neider.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ
 مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ
 وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ
 مِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ
 وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ

ما در اینجا جمع شده‌ایم که درباره یکی از شخصیت‌های بنام ادبیات آلمانی به گفت و گو بپردازیم و تلاش‌هایش را در زمینه ترجمه آثار بزرگان ادبیات فارسی ارج نهیم. مشرق‌زمین همواره برای روشنفکران و فلاسفه غرب، خاستگاه فرهنگ و تمدن بشری و سرچشمه حیات فکری و معنوی انسان‌ها بوده است و ادبیات بعنوان پلی ارتباطی بین ادیان و ملل مختلف و آئینه تمام‌نمای آداب و رسوم جامعه بشری در انتقال اندیشه و افکار صاحبان سخن نقش بسزایی داشته است. خالق آثار ادبی و مترجمان این آثار با کلام خود گره‌های این پل ارتباطی را مستحکم‌تر می‌کنند. درطول تاریخ ادبیات همواره شاهد آن بوده‌ایم که یک شاهکار ملی ادبی به واسطه همین پل ارتباطی، مرزهای زمانی و مکانی را در می‌نوردد و شاهکاری جهانی می‌شود و روشنفکران، فیلسوفان و ادیبان سایر ملل را متأثر از کلام خود می‌کند. آیا نبایستی در جهانی شدن یک شاهکار ادبی به تلاش‌های مترجم آن اثر نیز ارج نهیم و به این واقعیت اذعان داشته باشیم که نقش مترجم در شناساندن یک شاهکار ادبی اگر بیشتر از خالق آن اثر نباشد کمتر از آن نیست.

آلمان و اروپا اولین بار در سال ۱۶۳۴ میلادی با یکی از شاهکارهای ادبی جهان، گلستان سعدی، آشنا می‌شوند. کلام نافذ استاد سخن سعدی شیرازی که بیانگر روح انسان‌دوستی سعدی است روشنفکران و ادیبان مغرب زمین را مجذوب خود می‌کند بطوریکه فیلسوف آلمانی یوهان گوتفرید فون هر در کلام اخلاقی و معنوی سعدی را می‌ستاید و معتقد است

(۱) عضو هیات علمی گروه آلمانی دانشکده زبانهای خارجه دانشگاه آزاد اسلامی

که اخلاق ناب، ساده و واقعی که لحنی الهی دارد از زبان سعدی جاری و سائر شده است. به مرور زمان توجه شاعران، نویسندگان و مترجمان اروپایی به ادبیات فارسی روزافزون می‌شود و متأثر از کلام بزرگان ادبی ایران و با الهام‌پذیری از صور خیال آنها به خلق آثار ادبی می‌پردازند. در سال ۱۸۱۸ که شاعر بلند آوازه آلمانی گوته «دیوان شرقی و غربی» خود را تقریباً به اتمام رسانده است و شرق‌شناس اتریشی هامر پورگشتال کتاب «تاریخ هنر سخنوری ایران» را منتشر کرده است، شاعری جوان و پرشور برای فراگیری زبان‌های شرقی به اتریش می‌آید تا نزد بزرگترین مستشرق آن دوره هامر پورگشتال فارسی را فراگیرد. این شاعر جوان و مستعد که ظرف کمتر از چند هفته زبان‌های عربی، فارسی و ترکی را فرا می‌گیرد فریدریش روکرت است (شیمل، ۱۹۶۶: ۷). روکرت جوان و پرشور در دوران جنگ‌های آزادیخواهانه علیه اشغالگری‌های ناپلئون با سرودن اشعاری در باب عشق به وطن صاحب نام و شهرتی شده است (۱۸۱۴). روکرت، شاعر، مترجم نامی و یکی از بنیانگذاران شرق‌شناسی، در سال ۱۷۸۸ میلادی در شهر اشواینفورت متولد می‌شود و در مدارس آنجا به تحصیل می‌پردازد. در سن هجده سالگی برای تحصیل در رشته حقوق وارد دانشگاه ورتسبورگ می‌شود اما در سال ۱۸۰۹ در رشته فیولوژی و زیباشناسی فارغ‌التحصیل می‌شود. سپس استاد زبان‌های شرقی دانشگاه ایرلانگ می‌شود و از سال ۱۸۴۱ تا ۱۸۴۸ به تدریس زبان‌های عربی و فارسی در دانشگاه برلین می‌پردازد و حتی در سالهای آخر اقامتش در برلین تصمیم می‌گیرد بخش‌های از کتاب بوستان سعدی را براساس ترجمه انگلیسی ف. فالکنر در کالج تدریس کند (شیمل ۱۹۶۳: ۱۳۱). روکرت از سال ۱۸۴۹ تدریس را کنار می‌گذارد و به زادگاهش باز می‌گردد. او که در این زمان در اثر مطالعات مستمر به شناخت عمیق‌تری از افکار بزرگان ادبی نایل شده است، با بهره‌گیری از قریحه و ذوق ادبی و استعداد و نبوغ الهی وقت خود را معطوف به ترجمه آثار شاعران بزرگ فارسی، عربی و غیره می‌کند. به همین خاطر نام او در گنجینه ادبی زمان به یادگاری باقی خواهد ماند. در واقع هدف روکرت مصداق این شعر سعدی است:

بماند سالها این نظم و ترتیب ز ما هر ذره خاک افتاده جایی
غرض نقشیست کز ما بازماند که هستی را نمی بینم بقائی

روکرت که از سال ۱۸۴۷ به ترجمه گلستان مشغول است در سال ۱۸۵۰ خطاب به لاگارده می‌نویسد: «سعدی من به زودی پایان می‌پذیرد و آماده چاپ می‌شود ولی در چاپ آن خیلی تنها هستم...» (شیمل ۱۹۶۸: ۱۲۹). سرانجام در سال ۱۸۹۵ ابیاتی را که روکرت در سال ۱۸۴۷ از گلستان ترجمه کرده است بعد از گذشت پنجاه سال در مجله تاریخ ادبیات تطبیقی منتشر می‌شود.

استعداد و نبوغ روکرت در زمینه شاعری و زیباشناسی از یک سو و عشق و علاقه‌اش به ادبیات فارسی از سوی دیگر باعث می‌شوند که این شاعر علاقمند به ادبیات فارسی، به تنهایی به ترجمه قسمت اعظمی از اشعار شاعران برجسته ادبیات فارسی بپردازد و در شناساندن



• دکتر فاطمه خداکریمی (عکس از: مجتبی سالک)

بزرگان ادبیات فارسی به جامعه آلمانی زبان نقش بسزایی ایفا کند. عشق روکرت به ادبیات فارسی و تاسی او از غزلیات مولانا جلال الدین در مجموعه اشعاری تجلی می‌کنند که در زمره زیباترین غزلیات آلمانی بحساب می‌آیند. این شاعر با ذوق، دیوان اشعار خود را «گل‌های شرقی» می‌نامد. روکرت از جمله مترجمان نادری است که توانسته است به بهترین نحو ساختار زبانی و قالب محتوایی و کلامی اشعار فارسی را به زبان آلمانی منتقل کند که این امر صرفنظر از استعداد و نبوغ ادبی، نه تنها نشانگر شناخت عمیق از روح و درک جهان بینی خالق اثر است، بلکه حاکی از آشنایی مترجم از اوضاع و احوال سیاسی - اجتماعی حاکم بر اثر و مانوس شدنش با شرایط زمانی است. در واقع روکرت، آلمانی فارسی زبانی است که بهتر از بسیاری از فارسی زبانان توانسته است به عمق پیام آثار ایرانی راه یابد و جان مطلب را بیان کند بنابراین سزاست که او را ایران شناسی برجسته بنامیم. او در سال ۱۸۵۱ در «دفترچه اشعارش» می‌نویسد:

در سالی که هجوم مغولان

از بغداد فراتر می رفت

سعدی باغ گلستانش را نوشت

و ویرانی جهان را نادیده انگاشت

شعر روکرت حاکی از شناخت عمیق او از زمانه پراشوب سعدی است. سعدی که به سبب کشمکش‌های میان خوارزمشاهیان و اتابکان فارس و هجوم مغول شیراز را ترک کرده

بعد از سی سال با اندوخته و تجارب معنوی و دنیوی به زادگاه خود باز می‌گردد. ره‌آورد این سفرها خلق دو اثر جاویدان «بوستان و گلستان» است که توجه جهانیان را به خود معطوف می‌کند.

با بررسی کارنامه ادبی این شاعر، مترجم و شرق شناس بنام آلمانی در می‌یابیم که او فقط مترجم بخش‌هایی از شاهنامه فردوسی و یا اشعار گلستان سعدی، قصاید و دیوان سعدی نبوده است، بلکه روکرت اشعاری از حافظ شیرازی، مولانا و جامی را نیز به آلمانی ترجمه کرده است. ترجمه روکرت از «مقامات حریری» از معجزات ترجمه آثار ادبی به شمار می‌رود. حال این سوال به ذهن متواتر می‌شود که هدف روکرت از ترجمه این آثار ادبی چه بوده است؟ بی‌شک روکرت به این امر اعتقاد داشته است که شعر زبان مادری بشریت است حتی خود روکرت می‌گوید: «شعر است که فقط بر زبان‌ها جاری است.» روکرت استعداد و نبوغ خارق‌العاده خود را وقف ترجمه ادبیات جهانی می‌کند تا به جهانیان بگوید که فرای این زبان‌های صوری و قراردادی، انسان‌ها فقط به یک زبان طبیعی با یکدیگر سخن می‌گویند و بواسطه همین زبان می‌توانند همدیگر را درک کنند و از روحيات و مکثونات قلبی همدیگر آگاه شوند و این زبان، زبان شعر است، که نه تنها زبان بشر، بلکه زبان تمام کائنات است که فقط با چشم دل و گوش جان می‌توان آن را شنید و بازگو کرد. در واقع روکرت به مدد کلام شعری به ندای سعدی که می‌فرماید:

بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش ز یک گوهرند

جامه عمل می‌پوشاند و در ترجمه‌هایش تلاش می‌کند اقوام بشری را که در قالب افکار و روحيات به آنها معنا می‌بخشد به یک قالب واحد در آورد و بین آنها پیوند کلامی و معنوی برقرار نماید. در شعری که از گلستان سعدی با ترجمه روکرت خواند می‌شود صحبت از زبانی است که فقط صاحبان دل قادر به شنیدن آن و انتقال آن هستند:

دوش مرغی به صبح می‌نالید عقل و صبرم ببرد و طاقت و هوش
یکی از دوستان مخلص را مگر آواز من رسید به گوش
گفت باور نداشتم که تو را بانگ مرغی چنین کند مدهوش
گفتم این شرط آدمیت نیست مرغ تسبیح گوی و من خموش

,Gestern sang ein Vogel in der Frühe
daß mir Sinn und Fassung ging verloren.
Einem meiner trauten Freunde kam wohl
Mein entzücktes Rufen zu den Ohren,
Und er sprach: Ich glaube nicht, daß also
Könnt ein Vogel machen dich zum Toren.
Doch ich sprach: Es soll auf seiner Stelle
Jeder tun, wozu er ist erkoren.
Schämen müßt ich mich als Mensch, ein Vogel
Lobend Gott, und ich wie stumm geboren!

اخیراً در یک سخنرانی این ادعا را شنیدم که بسیاری از رشته‌هایی که امروز در «غرب» به نحو احسن از آنها استفاده می‌شود و هر کدام کاربردی پیشرفته پیدا کرده‌اند، ره‌آورد «شرق» بوده و حتا نام برده شد که فلسفه، سیاست و غیره نیز از «شرق» به غرب وارد شده است. مجلسی نبود که در آن محفل به بحث پردازم، لیکن چند روز بعد فرصتی شد و خیلی موشکافانه موضوع را بررسی کردیم.

موضوع دیگر «جهانی شدن» است که باز هم برخی این تصور را دارند که جهانی شدن ره‌آورد قرن بیستم است.

هر دو این اندیشه‌ها اشتباه هستند. نخست این که فلسفه و سیاست هم در غرب وجود داشته و هم در شرق. حال اگر وزن و توان این‌ها و سایر چیزها مانند ادبیات، هنر و غیره را می‌خواهیم بسنجیم، باید کاری بس عظیم صورت گیرد و این امکان وجود داشته باشد که این علوم را از کیفیت به کمیت برگردانیم، تا بتوانیم بسنجیم.

جهانی شدن هم کار قرن بیستم و بیست و یکم نیست، این امر از چندین هزار سال پیش وجود داشته، منتهی گسترش آن چندان زیاد نبوده و جاده کهربا و جاده ابریشم نمونه بسیار بارزی برای این نکته است.

حال هر چه به دنیای تبادل اطلاعات سریع و به اطلاعات فراگیر **Integrated Information** نزدیک شدیم و هر چه سرعت حمل و نقل بیشتر شد، جهانی شدن هم رشد سریع‌تری پیدا کرد.

همین پیوندهای ادبی و شاعرانه که بین ادیبان دنیا ملاحظه می‌کنیم، گوشه‌های از جهانی شدن است.

این مقدمه برای ورود به مطلب بود و انشاءالله درباره‌ی نقش ادبیات بین شرق و غرب به عنوان عامل شناخت بیشتر از ملت‌ها برای پرهیز از هرگونه پیش داوری را جداگانه در مورد خاص مطرح خواهم کرد.

اگر به تاریخ روابط ایران و آلمان نگاه کنیم، در می‌یابیم که روابط فرهنگی، هنری و ادبی بین این دو ملت، در کنار روابط صنعتی - اقتصادی نقشی ارزنده در پیوند بین دو ملت داشته‌اند و تلاش تمام علاقمندان به روابط دو ملت، حتا در بحران‌های سیاسی بر این بوده که روابط فرهنگی به طور عام تداوم داشته باشد، زیرا همه‌ی ادیبان بر این باورند که سیاست مهمان تاریخ است و هنر و ادبیات میزبان‌دار تاریخ هستند.

برخلاف تصور برخی، در میان شعرای آلمانی زبان فقط گوته نبوده که حافظ را ستوده، بلکه شاعرانی مانند: August von Platen، Gottfried Keller، Detlev von Liliencron، Theodor Storm هم با مطالعه غزلیات حافظ به غزل سرایی نشسته‌اند، منتهی گوته با تدوین دیوان شرقی - غربی نه تنها ارادت خود به حافظ را بیان کرده، بلکه به شاعرانی دیگر نیز پرداخته است.

فردریش روکرت در بین تمام نویسندگان و شاعران آلمانی خیلی بیشتر از همه به ادبیات شرق پرداخته است. او را که بدون اقامت در اکثر قریب به کشورها زبان ۴۴ کشور را فراگرفته بود بزرگترین شرق شناس آلمان می‌نامند، منتهی باید اشاره کنم که مفهوم و برداشت از شرق شناسی چیست که در خاتمه عنوان خواهم کرد.

فردریش روکرت قرآن را ترجمه می‌کند، رستم و سهراب را، غزل‌های مولوی، بوستان و گلستان سعدی را و به جامی می‌پردازد.

و سرانجام برخی غزل‌های حافظ را موزون و مقفا به زبان آلمانی برمی‌گرداند و خود به غزل سرایی می‌نشیند، گرچه ترجمه‌ی غزل‌ها در برخی موارد از مفهوم و معنای اصلی دور هستند که دلیل آن را هم همراه با مفهوم و برداشت از شرق شناسی خواهم گفت. به هر حال او نخستین شاعر آلمانی است که غزل را به ادبیات آلمان با قافیه‌ی aa و ba و ca و ... وارد می‌کند.

فردریش روکرت متأسفانه در سایه‌ی گوته قرار گرفت و بایستی خیلی بیشتر درباره کارهای «شرقی» وی نوشت و به آن‌ها پرداخت.

به جامی می‌گوید به سوی کعبه روان مشو که کعبه در هر خانه‌ای هست! جمله‌ای که تقریباً تمام عارفان و فیلسوفان و شاعران بزرگ ایرانی از عراقی، وحشی، سعدی، حافظ، مولانا، جامی و عطار و غیره بیان کرده‌اند و خود این جمله نشان می‌دهد که روکرت گامی بزرگ در جهت شناخت عرفان شرق برداشته که نزد شاعرانی که ذکرشان رفت به درجات متفاوت وجود داشته است.



• دکتر علی غضنفری از فردریش روکرت و جهان‌بینی او گفت. (عکس از: مجتبی سالک)

فردریش روکرت وقتی با غزل گره می‌خورد، گویی با تمام روش‌ها و شیوه‌های شعر سرودن پیوند می‌خورد. قافیه پردازی را بی‌نهایت رنگارنگ و دل‌پذیر می‌داند.

فردریش روکرت با آشنایی با ادبیات ایران زمین از تعبیر شرقی برای دوست داشتن استفاده می‌کند: پیوند گل سوری با بوته‌هایش و عشق خورشید به نورش. گوته در مجله‌ای که به نام «در باب هنر و روزگار باستان، یا در باب هنر و عهد عتیق» (Über Kunst und Altertum) اشعار روکرت در کتاب «سوری‌های شرقی» را ستایش می‌کند. روکرت این گلچین را در سه باب ارائه می‌کند که باب نخست دربرگیرنده ۹۹ شعر، باب دوم ۹۱ شعر و باب سوم دربرگیرنده ۱۷۵ شعر است. گوته در دیوان خویش فقط به حافظ اکتفا نمی‌کند، در حالی که روکرت در کتاب «سوری‌های شرقی» فقط به حافظ می‌پردازد.

روکرت با مهارتی بی‌نظیر در دیوان «سوری‌های شرقی» خواننده را آنچنان تحت تأثیر قرار می‌دهد که انسان به سادگی و راحتی وارد عرفان شعر فارسی می‌شود و این هنریست که در میان شاعران آلمانی زبان که به شعر فارسی پرداخته‌اند، مختص روکرت است، گرچه پس از وی مرحوم خانم آن ماری شیمل (Annemarie Schimmel) نیز به زیبایی تمام این کار را کرده است، که خود را شاگرد روکرت می‌نامد.

آشنایی با ایران و ادبیات فارسی در قلمروی کشورهای آلمانی زبان با سفرنامه یوهانس شیلترگر در نیمه قرن پانزدهم و بعدها آدام اولناریوس آغاز شد. اولناریوس در جلد دوم سفرنامه‌ای که نگاشت، بسیاری از شیوه زندگی و مسائل زندگی مردم ایران و از آن جمله ادبیات فارسی را شرح داد. او در همین سفرنامه به حافظ و سعدی اشاره کرد، ولی نامی از مولانا جلال الدین رومی نیاورد. بعدها همین اولناریوس، گلستان و بوستان سعدی را به زبان آلمانی ترجمه و منتشر کرد و با این کار باعث شد که توجه همگان به ادبیات فارسی در غرب جلب شود.

اما معرفی واقعی مولانا در اروپا همزمان با انتشار نشریه گنجینه‌های مشرق‌زمین (Fundgruben des Orients) آغاز شد. سردبیر این نشریه یوزف فون هامر - پورگشتال اتریشی و بنیانگذار آکادمی علوم وین بود. در هر حال نخستین بار والتین فرایهر فون هوسارد دو حکایت نخست دفتر مثنوی را به زبان آلمانی ترجمه و در این نشریه منتشر کرد. پس از آن در سال ۱۸۱۲ یوزف فون هامر - پورگشتال دیوان حافظ را به آلمانی برگرداند و باعث شد که گوته ناگزیر قلم به دست بگیرد تا در برابر سیل اندیشه‌های حافظ بتواند خویشتن را حفظ کند و از زندگی دوباره‌ای که حافظ به او بخشیده بود، لذت ببرد. گوته در یادداشت‌های دیوان غربی - شرقی که برای درک هر چه بهتر دیوان نگاشته شده است، به شاعران بسیاری اشاره می‌کند و از آن میان از مولانا نیز نام می‌برد. شرح گوته از زندگی

مولانا بسیار کوتاه است و در آن حکایتی نقل می‌شود که حاصل دیدار بهاء‌ولد، پدر مولانا با عطار و پیشگویی عطار درباره آینده مولاناست. به نظر می‌رسد نگاه گوته به مولانا بیشتر انتقادی است و دلیل آن هم این است که گوته فقط ترجمه دو حکایت نخست مثنوی، یعنی طوطی و بازرگان و داستان پادشاه و کنیزک را در اختیار داشته است. در عین حال نباید از یاد برد که نگاه وحدت وجودی مولانا نیز در این زمینه تاثیر داشته است.

اندکی پیش از انتشار دیوان غربی - شرقی، یوزف فون هامر - پورگشتال بی‌تردید مهمترین کتاب ادبیات فارسی به زبان آلمانی را با عنوان تاریخ سخنوری ایران (Geschichte der schönen Redekünste Persiens) منتشر کرد. این اثر بسیار ارزشمند که شرح حال و ترجمه بخشی از آثار بیش از ۶۰۰ شاعر بزرگ ایران از آغاز تا دوره معاصر هامر را شامل می‌شود، هنوز هم از کتاب‌های مرجع در زمینه ادبیات فارسی است. هامر در این اثر، مولانا را با سنایی و حدیقه‌الحقیقه او و عطار و منطق‌الطیر مقایسه می‌کند و نفوذ مولانا را از شبه قاره تا سفر می‌داند و می‌نویسد:

«او شاعری است که شور و شعفش به دلیل مشاهده عظمت پروردگار، سرچشمه عشق ازلی و پرتو هدایت الهی است.» همچنین هامر از سه اثر مولانا نام می‌برد: «دیوان شمس، مثنوی و کتاب کوچکی به نام ادعیه درویش.» جالب آن است که تا امروز نیز دو اثر اصلی مولانا، یعنی دیوان شمس و مثنوی تاثیرهای متفاوتی را بر مخاطبان آلمانی زبان گذاشته‌اند. به تعبیر دقیق‌تر، دیوان شمس سراسر شور و عرفان است و زبانی بس شاعرانه دارد، ولی درک شیوه روایت در استدلال‌های مثنوی در جهان غرب چندان آسان نبوده است. حتی آخرین ترجمه مثنوی که در سال ۲۰۰۲ با ترجمه برنهارد مایر، ژاله سهرابی و کاوه دلیرآذر انجام گرفته است، باعث پیدایش واکنش‌ها و نقدهای مختلفی در آلمان شد. بخشی از این موضوع به دلیل شیوه روایت و بخشی دیگر به دلیل پس‌زمینه‌های فکری مولانا است که به نظر می‌رسد هنوز هم جهان غرب راهی طولانی برای درک آن دارد و در ادامه به آن اشاره خواهیم کرد.

هامر تا پایان عمر نیز به مولانا علاقه‌مند بود و حتی در ۱۸۵۱ در آکادمی علوم اتریش گزارشی از شرح کبیر انقروی را بررسی و منتشر کرد. ولی در فاصله بین انتشار تاریخ سخنوری ایران و گزارش یاد شده، چندین مترجم بزرگ آلمانی زبان نیز کوشیده بودند آثار مولانا را به زبان آلمانی برگردانند، از آن جمله می‌توانم به ونسان روزتسوینگ شوانا و گئورک روزن و به‌خصوص فریدریش روکرت اشاره کنم.

درست در زمانی که گوته دیوان غربی - شرقی را در دست نگارش داشت، مردی به دنباله‌روی از سفرهای گوته به جنوب و ایتالیا، در راه این سفر به دیدار یوزف فون هامر - پورگشتال در وین آمد. این متولد ۱۷۸۸ در شوابن‌فورث آلمان، فریدریش روکرت بود که مدتی نزد هامر زبان‌های فارسی و عربی را آموخت و بعدها بزرگترین مترجم آثار این دو زبان به زبان آلمانی شد. روکرت ابتدا حقوق تحصیل کرد، ولی خیلی زود به فیلولوژی روی



• دکتر سعید فیروزآبادی از سخنرانان شب آدم میسکیه‌ویچ (عکس از: مجتبی سالک)

آورد. ۱۸۱۱ موفق به اخذ دکتری شد و در دانشگاه ینا تدریس می‌کرد. روکرت همچنین نمایشنامه‌نویس و شاعری بزرگ بود. در دوره ناپلئون و پس از آن که آلمان با مشکلات فراوانی مواجه شد، روکرت شعرهای میهن‌پرستانه می‌سرود و نام فرایموند رایماروس Freimund Reimarus (آزاده دهان قافیه‌پرداز) را برای خود برگزیده بود. مدتی نیز سردبیر نشریه‌های ادبی بود. در هر حال آشنایی او با هامر و بعدها سیلوستر دو ساسی در پاریس باعث شد که او نخست، رستم و سهراب شاهنامه را به زبان آلمانی ترجمه و آن را به گونه تقدیم کند. در همان زمان به سراغ ترجمه قرآن مجید رفت و تا پایان عمر سه بار برای این کار بزرگ کوشید. حاصل این تلاش را که ناقص مانده است، هارتموت بوتسین در آلمان منتشر کرده است. این ترجمه از زیباترین ترجمه‌های موجود قرآن به زبان آلمانی است.

روکرت در سال ۱۸۲۲ چهل و چهار غزل از دیوان شمس را به زبان آلمانی ترجمه کرد و با حفظ قافیه و آهنگ شعر توانست قالب شعری غزل را به زبان آلمانی وارد کند. غزل تنها قالب شعر شرقی است که به زبان آلمانی وارد شده است و از چنان محبوبیتی برخوردار بود که حدود پنجاه سال شاعران آلمان همچون بودنشتت و پلاتن غزل می‌سرودند.

روکرت هفت پیکر نظامی، مقامات حریری، اسکندرنامه، رباعیات خیام، بخش‌هایی از گلستان سعدی، غزلیات حافظ و سروده‌هایی محلی مردم مازندران، گیلان و تالش را به زبان آلمانی برگردانده است.

حال در ادامه خواهیم کوشید که دلایل توجه او به ادبیات شرق را بیشتر توضیح دهیم:

مهمترین و بی‌تردید اساسی‌ترین دلیل گرایش و عشق روکرت به ادبیات مشرق زمین نگرش او به زبان است. در قرن نوزدهم، یعنی در عصر روکرت، بسیاری از اندیشمندان همچون هگل و شلینگ از تاریخ جهان سخن به میان می‌آوردند. حتی گوته و شیلر نیز در مقام بزرگترین شاعران این دوره و با تأثیرپذیری از اندیشه‌های یوهان گتفرید هردر، مسأله «شعر جهانی» را مطرح می‌کردند. روکرت نیز در بسیاری از سروده‌های خود به زبان از این دیدگاه می‌نگرد. از دیدگاه او همهٔ زبان‌ها زیبا و غنی است:

کدام زبان زیباست؟ کدام غنی است؟
 به‌رغم تفاوت در طنین و آواها، همهٔ زبان‌ها با هم برابر است.

Welch eine Sprache ist schön? Welch eine Sprache ist reich?
 Verschieden an Getön, im Sinn sind alle gleich.

این غنا و زیبایی در همهٔ زبان‌ها یکسان است و از این رو مترجم وظیفه دارد که به‌کنه وجود این زبان‌ها پی ببرد:

فارسی و سانسکریت، یونانی و لاتین
 آلمانی و اسلاوی، تنها یک زبان هستند،
 هر تفاوتی که بین این زبان‌ها باشد،
 تویی که باید از این تضادها درگذری
 و به وحدت برسی.

از دیدگاه مولانا نیز ژرفای وجود همهٔ انسان‌ها مشابه هم است و به همین دلیل هم بارها به شیوه‌های گوناگون بر آن تأکید می‌کند:

چارکسی را داد مردی یک درم آن یکی گفت این به انگوری دهم
 آن یکی دیگر عرب بُد گفت لا من عنب خواهم نه انگور ای دغا
 آن یکی ترکی بُد و گفت این بنم من نمی خواهم عنب، خواهم اُزم
 آن یکی رومی بگفت این قیل را ترک کن، خواهیم استافیل را

درنهایت نیز صاحب سرّی با تسلط بر صد زبان می‌تواند این مشکل را حل کند:
 پس بگفتی او که من زین یک درم آرزوی جمله‌تان را می‌دهم
 چونکه بسپارید دل را بی‌دغل این درمتان می‌کند چندین عمل
 یک درمتان می‌شود چارالمراد چار دشمن می‌شود یک ز اتحاد

روکرت با تسلط بر چندین زبان و ترجمه‌های فراوان، حتی از گویش‌های محلی فارسی همانند گیلکی و مازندرانی، کوشیده است به مقام همین صاحب سرّ برسد و به این ترتیب امکان گفت‌وگوی بین فرهنگ‌ها را فراهم آورد. در این راه روکرت باور دارد که هیچ زبانی

بر دیگری برتری ندارد:

نه این زبان و نه دیگر زبان‌ها مرا مسحور و مسرور نمی‌کند.
مایه سرور من خود زبان است
از این رو زیباترین به‌زعم هر کسی
زبان مادری است، چون آن را بهتر از دیگر زبان‌ها می‌شناسد.

Nicht dies und nicht jene Sprache entzückt, erfreut mich;
Was mich erfreut, entzückt, das ist die Sprache an sich:
Drum ist die schönste Sprach und beste, die du nennst
Die Muttersprache, weil du am besten kennst.

به همین دلیل روکرت از «شعر جهانی» سخن به میان می‌آورد و از این اصطلاح تعبیری جز همان صلح در جهان را ندارد. از دیدگاه روکرت شعر زبان مشترک همه فرهنگ‌ها و مردم جهان است و تنها با بهره‌گیری از زبان شعر می‌توان به «آشتی جهانی» رسید:

امید که این عادت‌های مأنوس
با آواهای بیگانه از در دوستی درآیند
و شما دریابید که شعر جهانی
به‌تنهایی همان آشتی جهانیان است.

۳۷۴

روکرت خود شاعری بزرگ است که به‌خصوص پس از مرگ به شهرت می‌رسد و با ترجمه‌های خویش و سروده‌هایش بر شاعران عصر خویش همانند بودنشت تأثیری ماندگار می‌گذارد. با این حال او در باره ترجمه شعر چنین می‌گوید:

دلا دیده بر جوهر جان فکن که جامه بود بر تن هر سخن

از دیدگاه روکرت سخن شاعرانه به مانند جامه‌ای است و نباید به‌راحتی «جامه ابریشمین شعر فارسی را به جامه کتانی زمخت» تبدیل کرد. در هر حال این نگرش زمانی مشخص‌تر می‌شود که شاعر و مترجم چنین می‌سراید:

هر که شناسد زبان چو منی
و باشد شاعری

ندارد بینوا جزین چاره‌ای
که کند ترجمه آثار را همچو من
و هر آنچه درنیابد ز علم سخن
فدا کند به اقتضای شعر و فن

وزن و قافیه از دیدگاه مولانا «خار دیوار رزان» است و این عارف رسته از بند وزن و قافیه تنها معنی را می‌جوید تا «حرف و صوت و گفت» را «بر هم زند» و تنها «بی این هر

سه» با مخاطب دم زند. حتی کار به جایی می‌رسد که مولانا از قواعد و سنت‌های شعری شکوه می‌کند:

رستم از این بیت و غزل ای شه و سلطان ازل مفتعلن مفتعلن مفتعلن کشت مرا
قافیه و مغلطه را گو همه سیلاب ببر پوست بود، پوست بود، در خور مغز شعرا
در باب شعر، مولانا نیز سخنی بس ارزشمند دارد:
شعر چه باشد بر من، تا که از آن لاف زخم هست مرا فن دگر، غیر فنون شعرا
شعر چو ابريست سیه، من پس آن پرده چومه ابر سیه را تو مخوان ماه منور به سما

با این حال روکرت در سروده‌های خویش همانند مولانا معنی و مفهوم شعر و موسیقی را به نیکی می‌شناسد و با الهام از نفحات الانس جامی دربارهٔ مولانا می‌نویسد:

گفت آن رومی، استاد سخن: نغمهٔ ساز است همان باب‌العدن
گفت در آن بین ابله این چنین: خوش نباشد غزغزی چون سهمگین
پاسخی آمد همی ز آن فرّ دین: نغمهٔ ساز است مفتاح‌العدن در گوش من
لیک بر روی تو ای ابله‌ترین بسته باشد دائماً بابی چنین

۳۷۵

اصل نوشتهٔ جامی چنین است:

«آواز ریاب صریر باب بهشت است که ما می‌شنویم، منکری گفت: ما نیز همان آواز می‌شنویم، چون است که چنان گرم نمی‌شویم که حضرت مولانا فرمود:
آنچه ما می‌شنویم، آواز باز شدن در است و آنچه او می‌شنود آواز فراز شدن.»
این در حالی است که مولانا خود در دفتر چهارم مثنوی می‌نویسد:
مومنان گویند کأثار بهشت نغز گردانید هر آواز زشت
ما همه اجزای آدم بوده‌ایم در بهشت آن لحظه‌ها بشنوده‌ایم

در سروده‌های روکرت بارها خیالبندی‌های مرسوم در شعر مولانا دیده می‌شود، حتی تمثیلی طرح شده در سروده‌های مولانا را که با مطلع مثالی خوب و نیک بد آمد که هامر نیز به آلمانی ترجمه کرده است، روکرت به قالب شعری بازسرای می‌کند و در آن دقیقاً همان مفهوم را مطرح می‌کند که مولانا می‌آورد.

تفاوت ترجمه‌های روکرت با استادش هامر- پورگشتال به‌خصوص در این نکته است که این شاعر و زبان‌شناس جوان تنها مفاهیم را مهم نمی‌داند، بلکه قالب‌های بیان را به‌نیکی می‌شناسد و می‌کوشد این قالب‌ها را در زبان آلمانی منعکس کند. از این رو در مجموعه شعرهایی با عنوان شعرهای غربی - شرقی در سال ۱۸۱۹ شعری با عنوان غزل می‌سراید:
ای آسمان، آن قالب جدیدی که در که در گلستان تو پرورده‌ام

زبینه مجموعه گل‌های پر شمار توست

حال می‌کوشم چون گذشته

برخی غزل‌های فارسی را به همان زیبایی به زبان آلمانی برگردانم.

روکرت با این کار و ورود غزل به زبان آلمانی گامی بس مهم بر می‌دارد. آنه ماری شیمل،

مولاناپژوه معاصر آلمانی، در این باره می‌نویسد:

«مشهورترین قالب شعری غزل است [...] این وزن را در سال ۱۸۱۹ روکرت به زبان آلمانی وارد کرد و از آن زمان به بعد، این قالب شعری در زبان آلمانی شکل یافت و در میانه‌های سده نوزدهم چنان محبوب شد که ایمرمان، شاعر جسور آلمانی، در شعری عنوان داشت که شاعران گرسنه اروپا آنقدر از میوه‌های بوستان شیراز ربودند و خوردند که غزل بالا آوردند.»

روکرت سپس در همان مجموعه خود نمونه‌ای از غزل‌هایش را با الهام از مولانا می‌سراید:

به بالا نگرستم و در همه جا ندیدم جز یکی

به ژرفای دریا، به کف‌های امواج ندیدم جز یکی

به دل نگرستم، دریایی بود، فضایی از دنیا

لبریز از هزاران رد پا و ندیدم جز یکی

تو اول و آخر و باطن و ظاهری

پرتوی نور تو در همه جا و به هر رنگی می‌درخشد و نیست جز یکی.

۳۷۶

Ich sah empor, und sah in allen Räumen Eines;

Hinab ins Meer, und sah in allen Wellenschäumen Eines.

Ich sah ins Herz, es war ein Meer, ein Raum der Welten,

Voll tausend Träume; ich sah in allen Träumen Eines.

Du bist das Erste, Letzte, Äußere, Innere, Ganze;

Es strahlt dein Licht in allen Farbensäumen Eines.

وحدت وجود اصل و اساس عرفان اسلامی و اندیشه مولانا است و از دیدگاه او سرمنزل

مقصود منازل سلوک، عرفان واحد است. از این رو مثنوی نیز جز این هدفی ندارد:

مثنوی ما دکان وحدتست غیر واحد هر چه بینی آن بتست

در دیوان شمس نیز همین نکته تکرار می‌شود:

اندر میان جمع چه جان است آن یکی یک جان نخوانمش که جهانست آن یکی

اشاره به آیات قرآن نیز در مورد روکرت امری غریب نیست، زیرا او بخشی از قرآن مجید

را به زبان آلمانی ترجمه کرده و ترجمه قرآن روکرت بهترین ترجمه موجود است. از این

روست که در شعر بالا اشاره به آیه‌ای از قرآن مجید را می‌بینیم:

هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن و هو بکل شی قدیر. (حدید ۳)

در بسیاری از دیگر سروده‌های روکرت نیز اشاره مستقیم به خداجویی و اندیشه‌های مولانا را می‌بینیم:

از کجا آمده‌ام و به کجا می‌روم، هیچ نمی‌دانم،
ولی این سفر از نزد خدا خواهد بود، این نکته را می‌دانم.

Woher ich kam, wohin ich gehe, weiß ich nicht;
Doch dies: von Gott zu Gott! Ist meine Zuversicht.

این بیت نشانگر تأثیر ژرف اندیشه و تفکر مولانا بر روکرت است. در اینجا شاعر آلمانی‌زبان از سویی عین سخن مولانا را آورده و از دیگر سو از قرآن مجید نیز بهره جسته است.

نکته بسیار جالب دیگر در سروده‌های روکرت درک ژرف او از نمادها و خیال‌بندی‌ها در شعر فارسی است. نمونه بارز این مهم را در مورد طبیعت، باغ و گل می‌بینیم:

اگر عشق تو را آزد، مهربان باش

زیرا زمانی می‌دانی گلی را در دست داری که خار آن را حس کنی.

گل و خار را معمولا گروهی خصم یکدیگر می‌پندارند، ولی هر دو از اجزای گیاه است و وجود هیچ یک را نمی‌توان جداگانه در نظر آورد و عشق نیز بدون رنج مفهومی ندارد. روکرت در سروده خود بی‌تردید از این خیال‌بندی مولانا بهره جسته است:

چون گل از خارست و خار از گل چرا هر دو در جنگند و اندر ماجرا؟

همچنین در تعبیری بسیار زیبا همین خیال‌بندی را دوباره می‌بینیم:

در خار بین گل را، بیرون همه کس بینند

در جزو بین کل را، این باشد اهلیت

همین نگرش خاص را روکرت در سروده‌ای دیگر نیز تکرار می‌کند:

عادت اوست دیدن اجزا

لیک بیند کل را از اجزا

همین تعبیر را در جناس خطی گل به کل در شعر مولانا نیز می‌بینیم:

هر گلی کاندردرون بویا بود آن گل از اسرار کل گویا بود

روکرت در بهره‌گیری از نماد گل‌ها و باغ در سروده‌های خود به اوج کمال می‌رسد، به‌گونه‌ای که در این زمینه هیچ همتایی در شعر آلمانی ندارد:

بنفشه ربوده بویی ز مشک زلفان تو

آموخته سرو روان راه رفتن ز گام تو

فرموده نسیم خاوری به یاسمن

که کند تقلید تبسم لبان تو

نهفته هزاران راز نهران
 در غنچه نیم‌بسته لبان تو
 چشم مست نرگسان
 ربوده نگاهی ز چشم تو
 ای سراسر غرق گل، ای بوستان
 ای گلستان، جمله امیالم ز تو
 خورشید نیز که در خیال‌بندی‌های مولانا تداعی‌گر وجود باری تعالی است، در سروده‌های
 روکرت جایگاه پراهمیتی دارد:

از ذرات خورشید، خورشید پدید نیامده است
 وجود ذرات تنها به دلیل وجود خورشید است.
 ذرات خورشید در نهایت جزیی از وجود خورشید است و پس از ظهور خورشید دیگر
 وجود نخواهد داشت:

چه جای ذره که چون آفتاب جان آمد ز آفتاب ربودند خود قبا و کلاه
 و به این ترتیب سالک که ذره‌ای از آفتاب وجود حق است، با ظهور خورشید به مرحله
 بقای بعد از فنا میرسد و این همان تحقق کلام الهی در قرآن مجید است:

«ما از خداییم و به سوی او باز می‌گردیم.» (بقره ۱۵۶)

بازی نور و سایه نیز در سروده‌های روکرت مشاهده می‌شود:

تو نور شب‌ها و سایه روزهایی

چون تمام امور را نمی‌توان مستقیم شناخت، برای آشنایی باید به اضداد هر امری پناه برد
 و با این کار به وجود آن پی برد:

همچو سایه در طوافم گرد نور آفتاب

که سجودش می‌کنم گاهی به سر می‌ایستم

این نمونه‌ها به‌خوبی نشان می‌دهد که مولانا جلال‌الدین به زمان و مکان خاصی تعلق
 ندارد، بلکه انسانی است با هزاران هزار شعاع گوناگون و درخشانده که هر جلوه آن در
 گوشه‌ای از جهان تالوویی خیال‌انگیز دارد و در باب اندیشه‌هایش که برگرفته از اندیشه ناب
 عرفان اسلامی است، به‌جرات می‌توان ادعا کرد که هنوز هم پس از گذشت قرن‌ها الهامبخش
 روح جست‌وجوگر بشری در کنکاش برای یافتن پرسش وجودی خویش است و به‌راستی
 این کلام و شعر و سروده‌ها نمونه‌ای نیک از همان شعر جهانی است که روکرت آن را زبان
 آشتی جهانیان می‌نامد.

(خطاب به فریدریش روکرت در شب روکرت)

مازنداران عزیز من، من فدای تو بشوم
 دل پر از غم و تشویش مرا چاره کن
 در کنار سرزمین تو غربت به پایان می‌رسد
 چرا که آفتاب از خویشان و بستگان تو و باران یار و همدم توست
 شبیه تو ای دختر زیبا دیگر پیدا نمی‌شود
 همراه با نگاه زیبای چشم‌های تو خوشه‌های برنج و گندم به رقص در می‌آیند
 دست تو به مانند رنگین‌کمان هفت‌رنگ پر از زیبایی‌ست
 و من برای روز عروسی تو از آفتاب شادباش خواهم گرفت
 دلم می‌خواهد که شبیه من عاشق بشوی
 و در درون دل‌ها نهال انسانیت را بکاری
 نگاه کن در دنیای دیگر خواهی دید که دست در شانه هم
 روکرت و امیر پازواری با هم قدم می‌زنند
 ای آرزوی دل من، من فدای تمنای تو بشوم
 فدای خوشحالی آفتابی و اندوه بارانی تو بشوم
 مسافت تمام دنیا برای تو کوتاه است
 از آلمان تا ایران فدای چشم‌های تو شود
 برای من یکسان است ای دلبر عزیزم
 خوشه‌های برنج سرزمین آلمان و محصول برنج سرزمین مازندران
 گندم اینجا (ایران) و گندم آنجا (آلمان)
 همگی به یک شیوه عاشق می‌شوند
 همدلی و باهم بودن نیاز به معرفت برآمده از جان دارد نه ظاهر آدم‌ها
 و آن کسی که دلت را نخواهد هیچگاه دوست تو نخواهد شد
 در این دو روز کوتاه عمر یار و یاور همدیگر باشیم
 زیرا یک دست تنها هیچ‌گاه صدا ندارد



• دکتر مسعود غلامپور راد، شاعر و ادیب مازندرانی، وحیددانا را معرفی کرد. (عکس از: مجتبی سالک)

O Mazindaran, O meine liebe Heimat,
 Beruhige mein blutendes Herz.
 Bei dir endet sich das Heimweh,
 Denn du bist mit Sonne verwandt und mit Regen befreundet.
 O du Schöne, nie werde ich eine schönere Geliebte finden.
 Beim Anblick deiner schönen Augen tanzen die Reis- und Weizenfelder.
 Dein Arm ist wie der Regenbogen erfüllt von sieben wunderschönen
 Farben.
 Und die Sonne wird mir an deinem Hochzeitstage vieles schenken.
 Möge Gott, dass du wie ich dich verliebst
 Und die Menschenliebe in deinem Herzen fühlst.
 Schau, im Jenseits wirst du sicher sehen
 Rückert und Amir Pazuri Hand in Hand, Schulter an Schulter spazieren
 gehen.



• وحیددانا ادیب و شاعر سروده‌بلندی به مازندرانی خطاب به روکرت قرائت کرد.
(عکس از: مجتبی سالک)

O mein Wunsch, O meine Geliebte,
 Ich liebe deine sonnige Freude und deine regnerische Trauer.
 Dieser Abstand ist nicht sehr weit.
 Von Deutschland bis Iran sind alle in deine Augen verliebt.
 O meine Geliebte, mir scheint alles gleich,
 Alles, alles, was angebaut wird in Reis- und Weizenfelder beiden Länder.

Wo Weizen sind , ob in Deutschland oder im Iran,
 Wird man sich immer verlieben.

Solidarität und Freundschaft entspringen aus der Quelle des Geistes
 und nicht des Scheines,
 Wer dich nicht liebt, wird nie mit dir befreundet sein.

An diesen zwei drei kurzen Tagen des Lebens seien wir miteinander
 befreundet,
 Da nie man alleine alles schaffen kann.

ایات از مازندران

Volkslieder aus Mazenderan

<i>Felder weit und Felder breit</i>	ان شاء الله	این سر لاته آن سر لاته
<i>In Gottes Namen,</i>	ان شاء الله	میان لاته چه خلوته
<i>Zwischen den Feldern die Einsamkeit</i>	ان شاء الله	دس بزوم پشت دفته
<i>In Gottes Namen.</i>	ان شاء الله	کیجا نشته چنگل پوته
<i>Ich rührte sie an, zurück sank die Maid</i>	ان شاء الله	مرا بدیه پست دفته
<i>In Gottes Namen.</i>	ان شاء الله	کیجا نشته فرنی کوده
<i>Die Maid saß und kochte Rüben</i>	ان شاء الله	شی کشه انکل کوده
<i>In Gottes Namen.</i>	ان شاء الله	کیجا نشته غوره کوده
<i>Sah mich und fiel auf den Rücken</i>	ان شاء الله	یار وه برمه کوده
<i>In Gottes Namen.</i>		
<i>Die Maid saß, Brei sie kochte</i>		
<i>In Gottes Namen.</i>		
<i>Drückte die Hand ans Herz, das pochte,</i>		
<i>In Gottes Namen.</i>		
<i>Die Maid saß, den Braten sie bräunte</i>		
<i>In Gottes Namen.</i>		
<i>Um ihren Freund sie weinte</i>		
<i>In Gottes Namen.</i>		
<i>O Welt, wie lieblich ist's zu ruhn bei ihr,</i>		دنی چه خوشه بختن لو کجا
<i>Im Arm zu haben jedes Glied von ihr.</i>		کشه بزین سرتا بپای کجا
<i>Schlaf, Nachtigall, im Garten! ich schlaf hier ;</i>		بلبل کل باغ خسه من لو کجا
<i>Am Tode sterben Menschen, ich an ihr.</i>		مردم باجل میرنه من داغ کجا

• اشعاری که فردریش روکرت از ادبیات فولکلور مازندرانی جمع‌آوری و به آلمانی ترجمه کرده بود.

Volkslieder aus Gilan

ایات از گیلان

*Du im Turban wandelst, schmucke Dirne,
Auf des Vaters Feld wie ein Gestirne.
Veilchenduft verbauchen deine Locken,
Wer dich küßt, ei werd' die Lipp' ihm trocken!*

دسمال دبستی گوشه بگوشه
قی پیر سر زمین محی مثل کیشه
قی مویان کونده بوی بنفشه
هر کس بوسه دهه لبش بخوشه

*Wie schön der Star sich schwingt zum Himmel auf!
Wie schön mein Liebster hat im Feld den Lauf!
O ließe Gott mich Stars Gefieder tragen,
Zwei Flügel wollt' ich um den Liebsten schlagen.*

آسمانه چه خوش سکا بگرده
زمینه چه خوش رکا بگرده
خداوند مرا رنگ سکا کن
دو بال در کردن رکا کن

*Zwei Kränzlein flocht sie im Kämmerchen traut,
Eins war ich selbst, eins meine Braut.
Sie sang ein Lied, süß war der Laut,
Ich schlief am Herzen meiner Braut.*

دو دسته گل اورکادی بالا خانه طاقچه
ایتا من بوم ایتا می نامزد
خواندی لولو مرا ناز آیه
مرا نامزد کشه خواو آیه

• اشعاری که فردریش روکرت از ادبیات فولکلور گیلکی به آلمانی ترجمه کرده بود.

Lieder der Talisch

ایات از قبیله تالش

*O boldes Kind, du bringst mich um, o boldes.
Ein Kranichbals und Augen wie zwei Falken.
Erstaunt bin ich ob diesem Wunder Gottes:
Du eine Taub' und bast an dir zwei Falkent!*

کینه نازی به کشتیم کینه نازی
گردن چو کرنگی دو پیش چو بازی
آوردوام به خدا کردوکهیم
بر سه ای کفته جنگی دو بازی

*Der Tag kommt nach der Nacht gegangen, der Freund kommt nicht;
Die Nachtigallen in Schlaf sich sangen, der Freund kommt nicht.
Dem Monde gegenüber leuchtet der Morgenstern,
Die Morgenröt' ist aufgegangen, der Freund kommt nicht!*

شی شه روزی شه نمو چمن ایای
بلبلان به خواب شین ، نمو چمن ایای
شبهانگم برابر مونگه مانده
روژوی سر زایه ، نمو چمن ایای

• اشعار فولکلور گویش تالشی گیلان که فردریش روکرت به آلمانی برگردانده بود.

شبی
فخرالدین فخرالدینی

گزارش و متن سخنرانی‌های:

● فرهاد فخرالدینی ● اکبر عالمی ● محمد ناصری‌پور

● محمد ابراهیم باستانی پاریزی